

✘ سخنرانی طاهره میرعمادی در کانون فارغ التحصیلان اقتصاد

✘

✘ ضمن تشکر از هیئت رئیسه کانون به خاطر دعوت از من، عنوان سخنرانی امروز ما سرمایه

بین الملل و مشروعیت دولت است. این عنوان شاید یک عنوان نا معمول است از این نظر

که مسائل سرمایه بین الملل و سرمایه گذاری خارجی و غیره در حوزه امور اقتصادی

مطرح می شود و مسئله مشروعیت دولت در حوزه مباحث سیاسی. حقیقت این است که

این عنوان از روی کتابی که قرار است تا آخر این ماه از چاپ خارج گردد، گرفته شده است.

این کتاب در حقیقت یک مجموعه مقاله است که از وجوه مختلف به مسئله سرمایه گذاری

در ایران و جهانی شدن و من امروز سعی می کنم یکی از این وجوه را یعنی رابطه بین

پیشرفت تکنولوژیک و فرهنگ جامعه را برای شما روشن کنم

✘ اما قبل از آغاز بحث اجازه بدهید دو سه نکته را به عنوان مقدمه عرض کنم. اول اینکه ما

در حال حاضر در زمانی از فرایند توسعه جامعه به سر می بریم که اندیشه توسعه سیاسی

پس از یک دوره اوج همراه با ریاست جمهوری آقای خاتمی به نظر می رسد به دلایلی

جایش در این فرصت نیست وارد یک دوره افول گشته است و گفتمان توسعه اقتصادی

جایگزین آن می گردد. اگر این دو گفتمان را بخواهیم با هم مقایسه کنیم ، مشاهده می

کنیم ::

✘ گفتمان توسعه سیاسی به عقل و عقلانیت معتقد است و سعی می کند مدرنیته را با شرایط

بومی فرهنگی و مذهبی ایران وفق بدهد. در واقع از نظر وی ثابت سسده است که اسلام و

دمکراسی با هم سازگار است. عاجل ترین امر در پروژه عقلانیت از نظر وی مبارزه با

استبداد و روانشناسی استبدادزدگی در داخل فرهنگ خود ما است. از این جهت این یک

پروژه روشنگرانه است.

✘ جامعه مدنی- تحلیل گفتمان — دموکراسی و آزادی حقوق و اختیارات مردم در مقابل مسئولیت دولت و نقد پذیری و پاسخگویی دولت مطرح شد مردم در نظر این گفتمان شهروندان هستند که در موقع انتخابات کنش سیاسی خود را از طریق رای دادن به عمل می آورند

✘ عنصر انسانی این گفتمان روشنفکر دینی است که سعی در روشنگری و تنویر افکار دارد.

✘ در شرایط فعلی ما با گفتمان دیگری روبرو هستیم که می توان آنرا گفتمان توسعه اقتصادی خواند.

✘ گفتمان توسعه صنعتی با محوریت دانش و دانایی و مسائلمحوری آن استفاده از سرمایه گذاری خارجی و فرایند انتقال تکنولوژی

✘ عنصر انسانی این گفتمان کارآفرین است. یعنی انسانی که با پشتوانه دانش و تکنولوژی سرمایه خود را به خطر می اندازد و مجاری نوین بازار را می گشاید.

✘ در مقام مقایسه اهر دوی این گفتمانها خواهان روابطه بهتر و عمیقتر با دنیای سرمایه داری و صنعتی هستند. اما در اولی تنها به تنش زدایی با همسایگان و اروپا اکتفا می شود و برقرار ارتباط با ایالات متحده به تعویق می افتد. در مورد گفتمان توسعه اقتصادی اهمیت برقراری ارتباط پررنگ تر است و تا آنجا که من می فهمم حتی به عنوان هژمون منطقه خواهان تسهیلات وسپه و امتیازات خاصی از نظام بین المللی است.

✘ گفتمان توسعه سیاسی توسعه اقتصادی را امری ثانویه و فرع بر اصل توسعه اقتصادی می بیند. گفتمان توسعه اقتصادی در مورد خاص سخنی نمی گوید و با اشاراتی می توان این گفتمان را طرفدار محدود دولت متصدی است خواهان دولت کوچکتر و موثر تر دانست و می توان خواهان دیکتاتوری مصلح نیز دانست.

✘ نکته با اهمیت در این مقایسه آن است که فهم گفتمان توسعه اقتصادی از عقلانیت و تجدد ، یکسان انگارانه است . او به جهانی شدن و مدرنیزاسیون ماشینی می نگردهد . و

مفاهیم جهانی و محلی تفاوت چندانی با هم ندارند. در حالیکه اگر دقت کنیم مسئله برای گفتمان توسعه سیاسی کاملاً متفاوت بود. وی به مدرنیته و نه مدرنیزاسیون توجه دارد و برای وی مدرنیته و تجدد تفسیر و تاویل ویژه محلی و ناحیه ای دارد که با تفسیر جهانی آن متفاوت است.

✘ سوال من این است که رابطه بین این دو گفتمان چیست؟ آیا برای توسعه

اقتصادی بر پایه دانش و دانایی ما محتاج به نوع خاصی از فرهنگ و رابطه اجتماعی و حتی دولت مانند شکل خاصی از دموکراسی هستیم آیا به مانند گفتمان توسعه سیاسی ما به تجدد و مدرنیزاسیون به سبک ایرانی معتقد باشیم یا یک پدیده جهانی بنگریم.

✘ با توجه به اینکه نویسندگان توسعه صنعتی اکثر دارای تحصیلات آکادمیک مهندسی صنایع

، مدیریات صنعتی هستند و در کمپ توسعه سیاسی نیز باز مهندسی هستند که در تحصیلات تکمیلی علوم سیاسی خوانده اند. بهر حال در هر دو کمپ تخصص های توسعه اقتصادی و سیاسی بسیار کم است.

✘ باید بینیم که از نظر تئوری ما چه چیزهایی را به عنوان تئوری داریم. در قالب اقتصاد

توسعه البته ما تز دیکتاتوری مصلح را داریم. توضیح مختصری اگر بخواهیم بدهیم باید

بگوییم که این تز از دگردیسی سرمایه داری وابسته و عمدتاً توسط پیتر ایونس Peter

Evans شکل گرفته بود. وی مدعی شده بود که در پاره ای از موارد دولت وابسته از طریق

ارتباط برقرار کردن با سرمایه بین املل و سرمایه داری وابسته محلی به انواع محدودی از

رشد می رسد. باید اینجا تذکر داده شود که ایونس در نوشته هاس متاخر خود که اختصاصاً

به مطالعه کره جنوبی اختصاص دارد. خود این نظریه را به شدت رد می کند. وی در

آخرین کتاب خود به نام Embedded Autonomy از طریق شواهد و قرائن توضیح می

دهد که رشد کره جنوبی نتیجه برنامه ریزی دولت وابسته به خارج و یا قائم به ذات کره

جنوبی نبود. در حقیقت دهها و صدها شبکه ریز قدرت های محلی مرکب از صنعتگران، متخصصان، مهندسان و دانشوران به همراه سرمایه دار محلی الویتها و مزیتها را به دستگاه تصمیم گیری کره می رساندند. در حقیقت برنامه های توسعه تکنولوژیک به این دلیل تحقق می یافت که انعکاس واقعی نیازها پایین و قاعده جامعه به دستگاه برنامه ریزی بود بالا بود به این دلیل پیتر ونس دولت کره جنوبی را که در ادبیات توسعه اقتصادی آن دوره به دولت وابسته یا **Dependant State** مشهور بود، را بر عکس دولت خود مختار یا دارای **embedded autonomy** می خواند

✘ تز و نظریات دیگری که در دسترس داریم تز های دولت خود کامه و جامعه خود کامه دکتر همایون کاتوزیان و تز موانع رشد بورژوازی دکتر اشرف است که هر دو متأثر از تز شیوه آسیایی تولید کارل مارکس و دولت پاتریمونال ماکس وبر است. این دو پارادایم نیز با وجود تحول در طول تاریخ انتشار خود نکته مهمی را در تبیین شرایط فعلی ایران در اختیار نمی گذارند و کاتوزیان معتقد است در ایران تنها شبه مدرنیسم حاکم بوده است و جامعه در یک دور متصل آنارشی و استبداد در گردش است. اشرف نیز نظریات کلاسیک به التقاطی از نظریات طبقات و رابطه شهر و ده بسنده کرده و نقش امپریالیسم را مهم دیده است اما راه برون رفتی برای جامعه تصویر نکرده است.

✘ در شرایط فعلی به نظر می رسد پارادایم دیگری مناسبتر برای توضیح و پاسخ سوال اولیه داشته باشد و آن پارادایم **دوکانونی بودن** یورگن هابرماس است

✘ توضیحا خدمتان عرض کنم که هابرماس بزرگترین فیلسوف مکتب انتقادی **Critical School** است. وی با بهره گیری از مکاتب فلسفی کانت و هگل هم اندیشه تکامل ابزار تولید و برداشت مادیگرایانه مارکس را نقد کرده است و هم اندیشه فرهنگ گرای ماکس

ویر را . هابرماس می گوید که تعارض منافع در جامعه طبقاتی نتیجه رشد خرد ابزاری و تسلط انسان بر طبیعت است. اما رابطه انسان با انسان براساس منطق گفتگو و سازش و بدست دادن مفاهیم جدید و استقرار نهاد های نوین است. این ها همه نتیجه توانایی دیگر انسان یعنی خرد گفتمانی است. پس کنش انسان دو کانونی است یک دسته از آن برخاسته از خرد ابزاری (رابطه انسان – طبیعت) است و دسته دیگر ناشی از خرد گفتمانی (رابطه انسان –انسان) می باشد

☒ دوم اینکه جامعه بشری در اثر ارتقای خرد ابزاری به بحران می رسد اما این خرد ابزاری نیست که بحران را به آرامش می رساند بلکه این خرد گفتمانی است که تنشها را به آرامش تبدیل می کند. اینهم تز وی است که به تز مشروعیت یا theory of legitimation معروف است.

☒ بر این اساس سرمایه داری نظامی منطبق بر یک مرحله از یادگیری از سطح خرد ابزاری است. دموکراسی مرحله تکاملی خرد گفتمانی منطبق با همین مرحله است. سرمایه داری و دموکراسی همزمان و منطبق هستند . فرد در نظام سرمایه داری خود را یک خودِ مولد می داند خواه کارگر و کارفرما باشد. در کنار تعریف “خودِ مولد” تعریف دیگری نیز از فرد است که در حوزه سیاسی است و آن مفهوم “شهروند آزاد” است. در نتیجه اگرچه افراد از نظر منافع اقتصادی با یک دیگر تعارض دارند، اما در سطح شهروندی همه دارای حق رای مساوی و حق مشارکت مساوی هستند. اساس مشروعیت دولت های سرمایه دار نیز تطابق آنان با سطح خرد گفتمانی و حاصل آن جهان بینی ها و دستگامهای ارزشی است.

☒ از مجموعه این دو نظریه نظریه مهم تری بدست می آید که نظریه فرایند یادگیری نام داد . در اثر ارتباط تنگاتنگ بین این فرایند جوامع در مسیری مشخص از ابتدایی به سنتی و به

سرمایه داری و فراسرمایه داری می رسند. درحالیکه هم از خصوصیات راه تک خطی مارکسیسم و هم انواع آرمانی وبر را دارد ، مراحل فراگیری هابرماسی شبیه به یک پلکان است. بعضی از جوامع می توانند هر پله را در چند سال و بعضی دیگر در چند قرن طی کنند حتی جامعه ای می تواند موقتا از یک پله بالا تر به پایین تر نزول کند. اما مسیر یک سان و مشخص است.

☒ تذکری در رابطه با امر یادگیری بدهم. یادگیری امری است فردی. هر فرد در اثر فرایند آزمایش و خطا Trail & Error به تجاربش اضافه می شود تا از کودکی به بلوغ و کمال برسد (هابرماس از نظریه ژان پیاژه و کلبرگ استفاده کرده است) بنابراین فرایند یادگیری متعلق به گروهی از مردم یا جامعه نیست و نمی توان نشان داد که چرا بعضی از جوامع دارای فرایند یادگیری یا learning Process سریعتری هستند و بعضی دیگر کند تر. واقعیت این است که در نظریه هابرماس فرایند یادگیری در افراد (به جز عقب ماندگان ذهنی) در مورد همه یکسان است. اما آنچه که باعث می شود که یک جامعه مراحل مختلف توسعه را زود تر از دیگری طی کند سازماندهی فرهنگی آن است یعنی نمادهایی که تجارب افراد را به حافظه اجتماع منتقل می کند. از نظر هابرماس افراد تجارب خود را از طریق گفتگو از جهان ذهنی خود به پدیده های بین الاذهانی و سپس به عینیت جامعه منتقل می کنند بنابراین خدشه دار بودن این سازو کار فرهنگی که دیالوگ را بین افراد جامعه منتقل می کند می تواند یک عامل کند و تند بودن فرایند یادگیری جامعه باشد.

☒ از سوی دیگر فرایند یادگیری بر اساس علائق و نیاز افراد بشری است. اگر هرم نیازهای مازلو را به یاد بیاوریم، می بینیم که جامعه ای که در سطح نیاز های بیولوژیکی باشد مانند فلان قبیله افریقا درجه یاد گیری کمتری از جامعه ای دارد که در مرحله نیاز های امنیتی است. در جامعه اخیر انسانها و گروهها این احساس را دارند که بقای آنان در خطر است و از نظر امنیتی مورد تهدید هستند تفاوت بین سطح نیاز امنیتی و بیولوژیکی آن

است که نیاز بیولوژیکی نیازی مادی و عینی است . نیاز امنیتی برعکس ذهنی است و می تواند معلول یک عامل عینی و بیرونی باشد و یا کاملاً تخیلی و ذهنی باشد.

✘ با این مقدمه نظری، من سعی می کنم در این فرصت کم به تحلیل و تجزیه یک مقطع بسیار دور تاریخ ایران می پردازم تا نشان دهم چگونه مخدوش شدن جهان بینی ها به دلیل توقف طولانی در مرحله امنیتی به عقب گرد در فرایند تاریخی یادگیری جامعه در سطح تکنولوژی منجر شد.

از این جهت باید به عقب برگردیم و خودمان را در ایران قرن هشتم و نهم. بینیم جایکه مدارس نظامیه به ابتکار خواجه نظام الملک در حال تاسیس شدن بود.. زیبا کلام به نقل از حائری می گوید که هنر بزرگ خواجه آن بود که آنچنان استراتژی برگزیند که از یک سو قدرت حاکم را هدایت کند و از سوی دیگر از تشتت ارا جلوگیری کند. این به معنای تعطیل سوال و نوجویی و سنت غور و مذاقه ای بود که توسط خوارزمی، جابر ابن حیان و الکندی و ابن سینا بدست آمده بود. تکلیف مدارس به شرح و تحشیه و تفسیر آثار پیشینیان بود تا اندیشه نوین و پرسشهای جدید. چرا چنین پدیده ای بوجود آمد . حقیقت این است که رشد و رونق تمدنی ایران که در سده های چهارم و پنجم رخ داد با شروع حمله های بیابان نشین به مناطق شهری متوقف شد. دوران سامانیان و طاهریان به دوران غزنویان و سلجویان و حملات تیمور و مغول تبدیل شد. همه اینها به مدت قرنها روحیه و فرهنگ جامعه ایرانی را تحت تاثیر قرار می داد. همانطور که گفتیم مدارس نظامیه خواجه نظام الملک راه را بر پرسشهای روشنگرانه بست اما مدارس مذهبی قسمت کوچکی از فرهنگ آن زمان ما را تحت تاثیر قرار می داند. این مدارس الیت و نخبه ساز بودند .

✘ اما آنچه با کل فرهنگ جامعه سر و کار داشت و تحول در آن کل اندیشه ها را تحت تاثیر قرار می داد، اندیشه های عرفانی بود. تعبیر عمومی ار عرفان مکتب خراسان که کانون توجه خورا یکسره به مسئله عشق در مقبل عقل متمرکز می ساخت مسئله

تعطیل عقل را که ازسوی نظامیه ها بطور محدودی به راه افتاده بود تکمیل کرد. و فرهنگسازی ها و مفهوم سازی هایی جدیدی که از خود ایرانی داد یک خود گوشه نشین است که عافیت طلبی را از راه کنار گیری از دنیا و مافیها می بیند.

این نکات نکات تازه ای نبودند و اما من در این جا می خواهم تاثیر عمیقی را که این اندیشه ها در سطح تکامل خرد ابزاری و گفتمانی جامعه گذاشته است، بررسی کنم.

مسیر تاریخی تکنولوژی و عقلایی شدن جامعه در ایران به فراز و فرود هویت اجتماعی صنعت گران بسیار وابسته است. در اهمیت این قشر همین بس که دوران قوام هویت ایرانیان به عنوان انسان پارسی گو و مسلمان، با قیامهای سمعک عیار، یعقوب لیث و طاهر ذوالیمین آغاز شد که همگی از لایه های اجتماعی ابزار مندان و پیشه وران بودند. حتی در این مرحله شیوخ مهم اهل حق از منصور حلاج گرفته تا فریدالدین عطار پایه اجتماعی پیشه وری داشتند. اشرف می گوید: منشا اصناف اسلامی به قرن سوم می رسد که دوران شکوفایی تمدن اسلامی و رونق تجارت و شهرنشینی بوده است. در این قرن بود که تشکل افزار مندان و صنعتگران بر اساس حرفه ها و پیشه ها آغاز شد. برخی از خاور شناسان یعقوب لیث صفاری را نماینده مشترک پیشه وران، غازیان و جنگجویان و بالاخره درویشان در آن واحد بشمار می آورند که این خود نشانه گر سرچشمه مشترک این گروههای اجتماعی باهم است.

اهمیتی که قشر اجتماعی صنعتگران برای این مقاله دارد به علت آن است که این قشر نظام آموزش فنی و حرفه ای جامعه را در اختیار داشت حرفه ای بودن و سیستمیک بودن این نظام حاکی از قوام و همبستگی مکانیکی یک جامعه صنفی است. از سوی دیگر این قشر اجتماعی یکی از مهمترین و گسترده ترین اقشار شهری بوده اند که هویت فرهنگی خود را در الهامات مکاتب عرفان ایرانی جستجو می کردند. بنابراین نوسانات کارکرد اجتماعی پیشه وران و صنعتکاران با تغییر جایگاه عرفان در زندگی اجتماعی جامعه مرتبط بوده است. بسیاری از خاورشناسان ارتباط تنگاتنگ بین اصناف و صوفیان را رد یابی کرده اند و منشا انجمنهای

صنفي اسلامي را در فرقه هاي درويشان و صنف غازيان جستجو مي کنند. شباهت سلسله مراتب اصناف را با سلسله مراحل سلوک حق (شاه کلانتر، نقيب الملک، ريش سفيدان، کدخدایان، استادان و شاگردان) را تنها یک مشابهت ساده نمی پندارند. استاد و پير در هر دو قشر در اثر رنج و مرارت بسيار به حقيقت در عرفان و کاربرد آن دست می يابند. مفهوم اصناف تا مدت‌ها در تاريخ ايران با دو واژه عيار و صوفي عجيب بوده است. همانطور که می گویند عياران مانند يعقوب ليث صفاری به عنوان جنگ آور و سرباز داوطلب در خدمت تشکيل دولت ایرانی بودند که بعدها با تغيير ماهيت ارتش در ايران از ميان رفتند. اما صبغه صوفي گری با آنان باقی ماند. همچنين مورخان می گویند که در آغاز سده ميانه اصناف و پيشه وران به همراه کاسبان خرد، قسمت عمده توده شهری را تشکيل می دادند که در مکانهای عمومی چون زورخانه ها، حمام ها، مساجد، خانقاه و تکايا و بالاخره بازار به تبادل تجارب و انجام آيينها می پرداختند. و به اين ترتيب به فرهنگ روزمره و عمومی شهری تجلی عيني می بخشيدند.

قطب جاذبي که در اين فرهنگ کانون محوری را شکل می داد، حب خاندان علی بود. به عبارت ديگر استاد و مراد اصلی همه اصناف حضرت علی بود که الگوی اخلاقی همه اصناف از نظر سخاوت و جوانمردی و زحمتکشی بشمار می رفت. پس از آن هر صنف به پير و مراد خالصی متوسل شده بود. سلمان فارسی پير ویژه آرايشگران، جوانمرد قصاب پير قصابان بوده است. نکته اساسی که بايد بياد داشته باشيم آن است که در اين مقطع تصويری که اقشار شهری از سلوک عملی عرفان داشتند با آنچه ما امروزه از عرفان سنتی می فهميم کاملاً متفاوت بود. یک سالک در زمان صلح به یک حرفه و شغل پرزحمت توليد کالا و خدمات شهری مشغول بود. وی در زمان جنگ نيز سلاح به دوش می گرفت و در راه مبارزه با سلطان ظالم به جنگ می پرداخت (مانند حسن جوری و نهضت سربداران). اما از همه اينها مهمتر، مسئولیتی بود که از نظر آموزش حرفه بر عهده اين قشر گذاشته شده بود تا رموز و فوت و فن توليد يا خرد ابزاری سينه به سينه از استاد به شاگرد برسد.

پیچیدگی و نظم تشکیلات آموزشی باعث شده بود که اصناف دارای نماد های اجتماعی و فرهنگی گوناگون باشند، از جمله ادبیات تخصصی که مهم ترین آنان با عنوان “ شهر آشوب ” به دست ما رسیده است. شهر آشوب مجموعه اشعاری است که به طرز ماهرانه امور فنی و اجتماعی و ابزارشناسی صنعتگران را در کنار استعاره های عرفانی در خود حمل می کند. به علاوه هر صنف زبان ارتباطی خاص خود را داشته که از آن جمله زبان زرگری و مسگری هنوز هم معروف است. شاگردان با به حافظه سپاری آن اشعار فوت و فنهای حرفه ای را یاد می گرفتند. طول مدت آموزش اولیه از سه تا هفت سال بوده است. با لاترین مقام در محل استاد خلیفه بوده که قائم مقام استاد بوده است. و غالبا از طریق وصلت خانوادگی با استاد پیوند می خورده است. استاد شدن از طریق رضایت حداقل دوسوم استادان حرفه و از طریق اعلام باشی بازار مسجل می شده است.

همانطور که دیدیم پیوند بین فرهنگ ابزاری، اسباب و ایمان مذهبی این قشر اجتماعی یعنی پیوند بین نیازهای مادی و معنوی جامعه کاملا مشهود است. این پیوند همان است که ماکس وبر آنرا پایه اولیه عقلایی شدن فرهنگ و نظم حیاتی و در کل پیشرفت خرد ابزاری می داند.

توقف تکامل فن آوری و سقوط اجتماعی صنعتگران:

در جوامع سنتی مصنوع دست انسان یک نوع هنر بشمار می آید. شاگرد عینا خط و ربط استاد را تقلید می کند. اما با شروع دوره مدرن با تغییرات در جهان بینی ها این دور بسته با روحیه نوجویی شکسته می شود. انقلاب صنعتی حاصل ممزوج شدن علم و صنعتگری و تشکیل دانش فنی و سپس انفکاک دانش فنی از شخص مبدع بکارآفرین است. و به همین ترتیب است که مهندسی و پدیده مهندس ظهور می کند.

همانطور که گفتیم روحیه امنیتی که با تاسیس نظامیه ها و عقل گریزی عرفان سنتی سامان فرهنگی ایران را در اختیار گرفت باعث شد که روحیه نوجویی مذموم شناخته شود و در نتیجه هرگز استاد از طرح خود جدا نشد و تقسیم کار بر اساس کارکرد انجام نگرفت. شاید تنها مورد

استثنایی در این مورد جدا شدن نقشه کار از طراح در کارگاههای فرش است که همان هم باعث رونق صنعت فرش دستباف شد و بعدها هم صنعت فرش ایران از جمله صنایع نادری بود که در رویایی با تمودن عرب ومدرنیته افول نه تنها نکرد بلکه رشد یافت.

در مورد بقیه صنایع باید گفت که در درجه اول ناتوانایی تولید محلی در رقابت با تولید خارجی نتیجه فرایند پیچیده فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی داخل بود که مانع افزایش تقسیم کار بر اساس تخصص و در نتیجه تولید کارخانه ای کالاگردید و موجب شد که کالای صنعتگر ایرانی در برابر کالای ارزانتر با کیفیت بالاتر جا خالی کند.در صورتی که این فرضیه درست باشد تنزل توانمندیهای تکنولوژیک داخلی بسیار زود تر از زمانی آغاز شد که صنعت ایران با صنعت اروپا روبرو گردد. البته به نوعی تیر خلاص را رقابت کالا های ارزان اروپایی شلیک کرد . اما قبل از آنهم ما با خیل لشکر عظیمی از بیکاران توده شهری که در قالب لوطی، طاس گردان جن گیر ، معرکه گیر، کرامت فروش ، خراباتی ، تریاک خانه دارو گذران عمر می کنند روبرو هستیم در حالیکه در اوج سلسله صفویه به گفته مورخان هرکس در بازار مظنون به بیکاری و ولگردی می شد بلافاصله توسط اصناف محل دستگیر می شد.

در نتیجه و در خاتمه می خواهم نتیجه گیری کنم که اندیشه هراس امنیتی و بخصوص توقف طولانی در این مرحله چگونه مانع از رشد و ترقی پایه های اجتماعی کارآفرینی در ایران می گردد. این اندیشه از سوی دیگر ورود تکنولوژی را بشکل سرمایه -کارو نوآوری و کالا وارد ایران می کند بشدت محدود می کند. درواقع با آنکه خود به نوعی مانع رشد صنعت سازی و صنعتگری در ایران می شود، با تحت تاثیر قرار دادن نهادهای مرتبط با فرهنگ سیاسی. بطور خود بخود رژیم سیاسی را که به نحوی درهای بازار را بر روی سرمایه بین الملل می گشاید نا مشروع تلقی می کند.

ایران در دوران قاجاریه و پهلوی با مدرنیسم روبرو شد و تجربه سلطنت پنچ پادشاه ناصرالدین شاه مظفرشاه و احمد شاه از یک سو و رضا شاه و محمد رضا شاه نشان می دهد که

حکومت هر زمان خواسته است البته بخاطر منافع خودش از در اتحاد و دوستی با سرمایه بین الملل درآید مشروعیت خود را در نزد توده مردم از دست داده است. شاهان قاجار با دادن امتیازات چون رژی با قیام و اعتراضات توده ای و گروههای مرجع روبرو می شدند و شاهان پهلوی نیز که می خواستند در نقش دیکتاتور مصلح نقش بازی کنند، هر دو مجبور به فرار شدند. اندیشه هراس امنیتی که در ذهنیت اندیشه ایرانی یکی از فاکتورهای مهم عدم مشروعیت رژیمهای سیاسی شد که به نحوی با بیگانه یا غیر خودی مماشات و سازش می رسد. بنابراین ضمن اینکه فرایند یادگیری در داخل تعطیل اعلام می شود در رابطه با فراگیری از دیگری نیز با بیگانه اعلام شدن دیگری اصولاً فراگیری غیر ممکن خواهد بود.

شرایط و اوضاع و احوال ایران از بسیاری از جهات بسیار متفاوت از دوران قرون هشتم تا دوازدهم است. اما مسئله هراس امنیتی یکی از فاکتورهای بسیار مضمی است که هر از چندگاه مانع فرایند پرسش و پاسخ و فرایند یادگیری ما است. اگر در روزگار دهکده جهانی و فرایند جهانی شدن یادگیری یک فریضه بای هر انسانی است. بر اساتید فرهنگ و تاویل شناس ما است که این هراس را درمان کنند.

چکیده :

در مقاله ارائه شده تحت عنوان سرمایه بین الملل و مشروعیت نخست به تعریفی از عقلانیت مدرن هابرماس که متکی به سطحی از خرد ابزاری و خرد گفتمانی است پرداخته می شود و سپس فرایند تکامل اجتماعی به عنوان یک فرایند یادگیری با محوریت سازماندهی فرهنگی معرفی می گردد. نظام سرمایه داری نظامی ویژه از تعامل خرد ابزاری و گفتمانی است که سازماندهی خاص فرهنگی خود را می طلبد. این امر برای جوامعی خود به سرمایه داری بطور مستقل نرسیده اند و جلوه های مدرنیتهو مدرنیزاسیون را از خارج دنبال می کنند مشکلات و مسایل حادی را در قلمروی فرهنگی - اجتماعی فرهنگی و مشروعیت سیاسی ببار می آورد. مقاله حاضر با هدف تحلیل تاثیر گذاری ن سازماندهی فرهنگی که بخشی از خرد گفتمانی هر جامعه است با بلوغ خرد ابزاری جامعه یک بحث تاریخی را در رابطه فراز و فرود نیروهای اجتماعی صنعتگران و صنعت سازان ایرانی در قرون هفتم تا یازدهم ارائه می کند. و نتیجه می گیرد که ورود تکنولوژی و سرمایه بین الملل به قصد تکامل فرایند یادگیری جامعه محتاج سازماندهی فرهنگی و هویت سازی ویژه ای است.

طاهره میرعمادی

دارای فوق لیسانس اقتصاد سیاسی از سوربن و درجه دکتری در اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس است. از این جهت بیشتر علاقمندی علمی وی در گرایشهای مشترک بین اقتصاد سیاسی و مسائل فلسفی و فلسفه علوم اجتماعی می باشد. فعالیت تحقیقات در ماههای اخیر نقد پارادایم کاتوزیان ، ساختارشکنی فرهنگ و امپریالیسم ادوارد سعید و مفهوم هویت مقید در اندیشه ریکور منتشره در فصلنامه گفتگوی تمدنها است . وی عضو هیئت علمی سازمان پژوهش های علمی و صنعتی و مدرس دانشگاه تربیت مدرس می باشد.